

## باز هم درباره دوفاز

کل "تخطئه انقلاب" مطلقا در محدوده "فاز دوم" نوشته شده است. از قیام توده‌ها در عراق شروع میکند و در همان چهارچوب هم تمام میکند. وقتی دقیق‌تر نگاه میکنیم میبینیم در تلقی رفیق مهتدی این فاز دوم بقدری خودکفا و از تاریخ قبل و بعد خود مستقل است و چنان جایگاه محوری‌ای در نگرش او دارد که در واقع اطلاق فاز "دوم" به آن گمراه کننده است. بدون هیچ ارجاعی به زمان و مکان و تاریخ بیرون این رویدادهای چند هفته‌ای ظاهرا میشود همه چیز را توضیح داد و راجع به هرچیز حکم نهایی صادر کرد. بر اساس این فاز و فقط این فاز "اختلاف اصلی" شان را با شما میگویند، حکم میدهند که درد مردم را حس میکنید یا خیر، که آیا اصلا میدانید در عراق ظلم هست یا خیر، که عقل و شرافت و پرنسیپ سیاسی دارید یا خیر، که اغراضتان چه هست و چه نیست. در این فاز و فقط این فاز است که عزم میکنند تکلیفشان را روشن کنند و از شما میخواهند تکلیفتان را با این و آن روشن کنید. این فاز بهشتی و دوزخی را از هم تمیز میدهد. رستگار میکند و میسوزاند. ممکن است تا دیروز هم کاسه بوش بوده باشید و در این فاز پیام همبستگی دریافت کنید، ممکن است عمری کمونیست بوده باشید و در این فاز دشنام بشنوید. این فاز از علم و فلسفه تا پرنسیپهای سیاسی و سازمانی همه چیز را دگرگون میکند. این فاز است که اجازه میدهد که آمپریسم و پراگماتیسم و افق محلی "آمدن از متن ماجرا" لقب بگیرد و تحسین شود. به اعتبار این فاز است که بعد از یک عمر مدح اساسنامه و پرنسیپ تشکیلاتی را گفتن، میشود با صدای بلند از اینکه گویا کسانی سیاست ارگان عالی حزب را کناری انداخته‌اند و بی سر و صدا کار خودشان را کرده‌اند اعلام "خوشوقتی" کرد. در پیشگاه اعتبار مطلق این فاز هیچ چیز دیگری معتبر نیست. این دیگر فاز "دوم" چیزی نیست. این "مادر همه فازها" است. این "مرحله و جنبه" ای است که گویی تمام مراحل قبلی جز زمینه چینی برای تحقق آن نقشی در تاریخ نداشته‌اند. برآستی که چیزی جادویی و خدایی در این فاز هست. باید ببینیم این درخشش از کجا میاید.

در وهله اول بنظر میرسد شاید "انقلاب توده‌ها" و "قیام مردمی" منشاء این شیفتگی است. شاید بگویند پوپولیست پوپولیست است، اما بهرحال مجاز است تاریخ را از سر عشق خویش به "توده‌ها" و "قیام" نگاه کند و تنها آن لحظاتی در این تاریخ برای او ارزش پیدا کند و به محک اندیشه و پراتیک تبدیل شود که در آن توده‌ها بالاخره برخاسته‌اند. این هم تبیینی است. اما من این را نه در این مورد خاص و نه بطور کلی از هیچ پوپولیستی باور نمیکنم. پوپولیسم چیزی جز ناسیونالیسم در بسته بندی قابل عرضه به توده‌های محروم نیست. پوپولیسم، اگر شیفته است، شیفته خلق خویش است و نه بشریت تحت ستم بطور کلی. در طول مدتی که با هم در حزب کمونیست بوده‌ایم، در فیلیپین، رومانی، لیتوانی، آذربایجان و ارمنستان شوروی، چین، آلمان شرقی، آفریقای جنوبی، فلسطین اشغالی، اتیوپی، سومالی، سودان، الجزایر، افغانستان، و بسیاری کشورهای دیگر توده‌ها به اشکال مختلف برخاستند، قیام کردند، مسلح شدند، جنگیدند و در مواردی عملا حکومت را هم عوض کردند. اگر رنج بود آنها هم کشیدند، اگر خواست برحق بود آنها هم داشتند. اما در هیچیک از این موارد این هیجان و شیفتگی را در درون حزب شاهد نبوده‌ایم. کسی "تکلیفش" را با چیزی روشن نکرد و در شیپور "نبرد آخر" در حزب کمونیست ندمید. تئوری فازها صادر نشد، "سیاست فعال" نه مطالبه شد و نه مواقعی که خودشان سر کار بودند طرح شد. گرایشات درونی حزب خوش و خرم به همزیستی صلح آمیز خود ادامه دادند. اگر چیزی فاز دوم امروز را به محور تعقل و تعیین تکلیف تبدیل میکند نه عشق به قیام توده‌ها، بلکه اهلیت و ملیت توده‌های قیام کننده است. شاید این رگی را در قلبها به تکان در آورده است. ولی از آن مهمتر، این رویدادها موقعیت عینی اجتماعی و سیاسی گرایش ناسیونالیستی کرد در حزب را تحت تاثیر قرار داده است. تصور میکنم فدایی و راه کارگر هم بتوانند در مورد پیدایش مسائل مشابه در سازمانهایشان هنگام جنب و جوش آذربایجانی‌ها در شوروی (آذری‌ها هم ملت برگزیده در این جریانات محسوب میشوند)، فاکت‌های آموزنده خودشان را به هرکس که واقعا بخواهد تئوری دوفاز را بفهمد بدهند.

در نوشته قبلی هم گفتم که من نفس فزیندی کردن تحولات اخیر در جهان و منطقه را رد نمیکنم. سوال اینست که این فزیندی چقدر عینی است و بخصوص چه چیز راجع به خود تحلیلگر بما میگوید. من کاملا میپذیرم که خیزش سیاسی و مسلحانه در کردستان عراق یک فاز کاملا جدید است، اما نه در جهان واقعی بلکه در جهان درونی ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست و در ذهنیت رفیق مهتدی. در این فاز "ملت خود" برای کسانی به محور عالم و دریچه نگاه کردن به جهان تبدیل میشود. فاز دوم فاز غلبه تعلق خاطر ملی کرد بر داعیه ها و ظاهرسازی های سوسیالیستی و انترناسیونالیستی در میان ناسیونالیستهای کرد در حزب کمونیست ایران است. این مهم است و به آن باید پرداخت. اما شک دارم بتوان آن را بجای فزیندی روندهای عینی و پراهمیت جهانی یکسال اخیر بخورد کسی داد.

بیائید تئوری دو فاز را یکبار هم که شده برای مردم غیر کرد جهان، از کارگر و غیر کارگر، یعنی برای کسانی که به احتمال قوی اسم رانیه و سلیمانیه و طالبانی و بارزانی را نشنیده اند، برای کسانی که مجبور نیستند مناسبات خود را با دولتمردان و کار بدستان آتی در کردستان عراق تنظیم کنند، برای کسانی که چه بسا در طول چند هفته خیزش در کردستان عراق شیفت شب کار کرده اند و اخبار را بدقت دنبال نکرده اند، برای برزیلی، اسپانیایی، کره ای و مالزیایی و بطور خلاصه برای ۹۹ درصد "توده های" جهان تعریف کنیم و ببینیم برای آنها این فزیندی چقدر معتبر و اساسا مفهوم بنظر میرسد. جریان فاز اول را دیگر همه میدانند. یک جنگ عظیم و کم سابقه در تاریخ بشر رخ داد. صدها میلیارد دلار صرف این جنگ شد، دهها هزار نفر کشته شدند، اقتصاد یک کشور به تمامی نابود شد، تکنولوژی جنگی آزمایش نشده در چند ده سال اخیر روی مردم یک کشور آزمایش شد، پوزه شوروی به خاک مالیده شد، ناتو احیا شد، آمریکا هژمونی خود را بر اروپا و ژاپن ابقا کرد، دود ناشی از سوختن چاههای نفت کویت و عراق اکولوژی کل جهان را با مخاطره روبرو ساخت، سازمان ملل رسما به عنوان یک نهاد استعماری فعال شد، راسیسم و قوم پرستی در غرب ابعاد بیسابقه ای یافت، بورژوازی آمریکا از سندروم ویتنام شفا یافت، دخالتگری نظامی آمریکا و غرب در سطح جهانی مشروعیت سیاسی و حقوقی یافت، تمام مفاهیم و مقولات سیاست و دیپلماسی بین المللی تغییر کرد. اعراب و اسرائیل به سر میز مذاکره هل داده شدند، لبنان امن شد، عمر حزب الله به سر رسید، گروگانها آزاد شدند، خلع سلاح خاورمیانه رسمیت یافت، و غیره و غیره. این دنیای پیرامون ماست که در "فاز اول"، که بطرز غریبی هنوز هم بعد از "فاز دوم" ادامه دارد، به نحوی غیر قابل باز شناسی دگرگون شد. اهل هر جا باشید، باسواد باشید یا بیسواد، اهل سیاست باشید یا نباشید تاثیر این تحولات را در زندگی خود لمس میکنید. هر مبارزه حق طلبانه، تا چه رسد به سوسیالیستی و کارگری، با چنان معادلات جدیدی در سطح جهان روبرو شده است که برداشتن یک گام از این به بعد، حتی برای کسی که در فاز دوم زندگی میکند، بدون تعمق جدی درباره این نظم نوین بورژوازی مقدور نیست. این فاز اول بود.

و اما، فاز دوم با قیام مردم رانیه و سلیمانیه آغاز میشود...

عقل زیادی نمیخواهد که آدم به چنین تحلیلی بگوید اهمیت این رویدادها برای شما و من هرچه باشد، این فاز دومی برای اولی نشد و شما با رها کردن این افق وسیعتر و با بنا کردن فکر و عقل و انتخاب دوست و دشمنان بر مبنای این فاز دوم محدود و محلی تان دارید نه فقط از حقیقت بلکه، به همین اعتبار، از فهم شرایط تحقق آرمانهای حق طلبانه خودتان هم دور میشوید. آخر آن روندها و تحولات بنیادی جهانی همه روی هم فاز اول است و خیزش مردمی سه هفته ای (در رانیه) و سه روزه (در کرکوک) فاز دوم؟ حس تناسب هم چیز خوبی است. این فزیندی شاید عشق شما به مردم کردستان را برساند، اما چیز مثبتی در مورد توانایی شما بعنوان یک مفسر سیاسی تا چه رسد یک مارکسیست مدعی شناخت عمیق تاریخ و جامعه نمیگوید.

رفیق مهتدی در "تخطئه انقلاب" نه فقط مجددا بر صحت فزیندی خود تاکید کرده، بلکه کلا خودش را در این

فاز حل کرده است. استدلالهای جدیدی هم برای اثبات حقانیت این تفکیک به بحث اضافه شده. "اگر مردم قیام نکردند پس چرا آواره شدند" البته شاید استدلال کوبنده و عمیقی باشد. شخصا مطمئن نیستم. اما در مورد استدلالی که پس از آمدن رفقای از "متن جریان" به بحث اضافه شده یکی دو نکته دارم. رفیق مهتدی مینویسد:

"اگر این یک قیام توده‌ای بوده است، اگر آنطور که بعدتر و با فاکتهای مسلم نشان داده شد، حتی یک جنبش و قیام کمابیش رادیکال و دارای شعارها و اشکال چپ بوده است و مفاهیم جدید، گرایشهای جدید و نیروهای اجتماعی جدیدی را به صحنه آورده است، پس بناگزیر "یک مرحله دیگر، یک جنبه کاملاً متفاوت" از سیاستهای امپریالیستی و جنگ امپریالیستی در منطقه را تشکیل میدهد"

اولاً، حتی اگر در این چند هفته در کردستان عراق کمون‌های کارگری تشکیل شده بودند و قدرت را هم بدست گرفته بودند هنوز رها کردن چهارچوب دوران ساز رویدادهای اخیر در سطح جهانی و خیره شدن به کردستان عراق نادرست و از نظر سیاسی بسیار مضر می‌بود. کسی که اذهان اعضاء این حکومت کارگری را از نظم ارتجاعی نوینی که دارد در سطح جهانی قوام می‌گیرد و به سرنوشت نه فقط آنها بلکه کل طبقه کارگر و حکومت‌های کارگری در آینده عمیقاً ربط دارد منحرف کند و آنها را در "مرحله جدید" خودشان در مقیاس محلی مدفون کند، بنظر من مشاور و راهنمای بدی است. اگر بنا بود این پیشروی کارگری دستاورد دیرپایی داشته باشد میبایست توسط خود کارگران و کمونیست‌های کردستان عراق به چهارچوب جهانی خود مرتبط بشود. ثانیاً، بحث دو فاز رفیق مهتدی به اذعان و حتی تاکید خودش مستقل از شعارهای چپ یا ظهور نیروهای جدید در کردستان و بدون اطلاع از فاکتهای بعدی طرح شده و باید در همان چهارچوب هم از آن دفاع بشود. این مساله نباید فراموش بشود که فاز دوم رفیق مهتدی به وجود و عدم وجود "رادیکالیسم" یا "کمابیش رادیکالیسم" در جنبش کردستان ربطی نداشته و لذا باید آن را جدا از بحث شورا و رادیکالیسم و غیره فهمید و نقد کرد.

من در نوشته قبلی معنی واقعی این فازبندی را نشان دادم. صحبت حتی بر سر خودشیفتگی ملی نیست. هرچند علقه‌های ملی مقبولیت این تفکیک را نزد عده‌ای تضمین میکند. این فازبندی یک ابزار شبه تئوریک ساده برای فائق آمدن به یک دشواری سیاسی مشخص است. فاز دوم فاز "حقانیت" است و اساساً به این خاطر ساخته شده که "عدم حقانیت" قبلی‌ای را مضمحل مرور زمان و نامربوط اعلام کند. هدف سیاسی مورد نظر روشن است: حفظ نزدیکی با اپوزیسیون ملی کرد که قرار است مقامات دولتی آتی را تشکیل بدهد، منزوی نشدن از ملتی که در آن مقطع و سنتا تحت پرچم اینها فرض میشود و حفظ موازنه دوستی و دشمنی در محل برای حفظ تشکیلات خود. اما فاز اول و نزدیکی این جریان‌ها با آمریکا، آنها هم با وجود یک دفتر سیاسی در راس حزب که تمام مسائل را از دریچه نظم نوین جهانی بورژوازی میبیند و ظاهراً به این مصلحتها بی‌توجه است، این نتیجه‌گیری سیاسی به نفع نزدیکی با نیروهای جبهه کردستان را نامشروع و ناموجه میکند و به کرسی نشاندن آن در حزب را دشوار میسازد. پس زنده باد "فاز دوم" که زیر اسم پر افتخار "قیام توده‌ها" کلاً مرحله را از نو شروع میکنند، کنتورها را صفر میکنند و اجازه میدهد همه، بارزانی و طالبانی و دفتر سیاسی و منصور حکمت انگار که تازه از شکم مادر متولد شده‌اند و بدون هیچ ربطی به صف بندی فی‌الحال موجود ارتجاع و ضد ارتجاع در صحنه جهانی، از نو شروع کنند. اگر این کارنامه منفی ملی‌گرایان کردستان عراق وجود نداشت، آنوقت رفیق مهتدی بحث خود را بدون نیاز به هیچ فازبندی‌ای مطرح میکرد. تئوری دوفاز، تئوری "گذشته‌ها گذشته است" است و هدفش خیلی ساده تعدیل و خنثی کردن تبیین دفتر سیاسی بمنظور گرفتن نتایج سیاسی فوق به نفع اپوزیسیون ملی کردستان عراق است. در قطعنامه‌های رفیق مهتدی بگردید تا کاربست این فازبندی را پیدا کنید. این مرحله بندی مستقیماً به دو موضوع مربوط میشود. اول همبستگی با اپوزیسیون ملی کرد و دوم "رفع نواقص" موضع دفترسیاسی روی جنگ و بحران در خلیج (همسو بنظر نیامدن با عراق در چشم مردم کردستان). مابقی نتیجه‌گیری‌ها، از اجتناب از تظاهر به رفاه در برابر مردم محروم تا

تقویت گرایش‌های کارگری و چپ، ابدا نیازی به تعریف یک فاز دوم ندارد و برای کومه‌له حتی گفتن لازم ندارد.

سرپوش گذاشتن به مواضع ارتجاعی اپوزیسیون ملی کرد در بحران و جنگ خلیج توسط تئوری دو فاز خاصیت دیگری هم دارد. من در جزوه قبلی از رفیق مهتدی صریحا و مشخصا پرسیده‌ام که بالاخره نظر شما درباره عملکرد اپوزیسیون کرد در فاز اول، مستقل از مساله کرد، چیست و تاکید کرده‌ام که بنظر من انتقاد سوسیالیستی به این جریان‌ها از اینجا شروع میشود. موضوع نقد سوسیالیستی در درجه اول حمایت اینها از آمریکا در فاز اول است و نه دل بستن آنها به آمریکا در فاز دوم. رفیق مهتدی، که تا آنجا که به فاز دوم برمیگردد پرونده قطوری از گفته‌ها و نوشته‌ها ما برای خود ساخته است، در این مورد مطلقا خود را به نشنیدن میزند و حتی یک گفته‌ام و نوشته‌ام ندارد که بیاد ما بیاورد. در جواب این سوال مشخص من در مورد فاز اول فقط میگوید "من لشگر کشی آمریکا را محکوم کردم". اما سوال این نبود. شما کجا حمایت اپوزیسیون کرد از آمریکا در جنگ خلیج را محکوم کردید؟ یا حتی کجا به آن اشاره کردید؟ یا اصلا چرا امروز هم حاضر نیستید یک کلمه راجع به آن بگوئید؟ تئوری "گذشته‌ها گذشته است" قرار است این سکوت مصلحت جویانه کسانی که لاقلا روی کاغذ انتظاری جز این از آنها میرفته است را هم مشمول مرور زمان کند. این ارزش و جایگاه تئوری برای این رفقا است. برای کسی که شان نزول سیاسی و عملی تئوری دوفاز را میداند استدلالهای رفیق مهتدی در نوشته اخیر در مورد مبانی تحلیلی این تفکیک بینهایت کسل کننده است.

### چرا دفتر سیاسی در مورد "فاز دوم" قطعنامه صادر نکرد

به این سوال کمابیش در بخش قبل پاسخ داده‌ام. رفیق مهتدی به ما ایراد میگیرد که چرا در فاصله دو رویداد جنگ خلیج و آوارگی کردها فاز تعیین کننده دوم را ندیده‌ایم و در این مورد مشخصا نظر رسمی‌ای، به شکل قرار و قطعنامه و غیره، اعلام نکردیم. خود این ایراد محلی‌گری و ملی‌گرایی عمیق رفیق و این واقعیت را که دنیای واقعی برای ایشان چطور تحت الشعاع جهان ذهنی و تعلق خاطرهای فردی ایشان است آشکار میکند. در طول سالهایی که با هم در حزب کمونیست ایران بوده‌ایم، و از جمله در مدتی که رفیق مهتدی دبیرکل حزب و یا دبیر کمیته مرکزی و سردبیر کمونیست و غیره بوده است، انقلابها و جنبشهای عظیمی صورت گرفته است. جنبشها و انقلاباتی که دنیا نتوانست ندیده بگیرد و درباره آن سکوت کند، تحولاتی که به صدر اخبار همین رسانه‌های بورژوازی که رفیق مهتدی از بی‌اعتنایی‌شان به انقلاب کردستان شکوه میکند رانده شد و تمام جهان به آنها چشم دوختند. حزب کمونیست در مورد بسیاری از اینها نه قرار و نه قطعنامه و نه حتی مقاله‌ای به چاپ نرسانده است. جنبش فیلیپین، جنبش آفریقای جنوبی، جنبش السالوادور، جنبش دموکراسی طلبی در چین، جنبش لیتوانی، استونی، جنبش افغانستان، جنبش مردم فلسطین در سرزمینهای اشغالی، جنبش های توده‌ای مختلف در برمه، پرو، پاکستان، تقابل‌های وسیع سیاسی در کره جنوبی و نظایر اینها فورا به ذهن میاید. رفیق مهتدی نه در مورد ضرورت موضعگیری رسمی در قبال این جنبشها در زمان خود حرفی زد، نه قطعنامه‌ای داد و نه اگر کسی او را به دلیل سکوتش درباره اینها به لجن مال کردن آنها متهم میکرد ارزشی برای چنین منتقدی قائل بود. علت داد و فریاد امروز در مورد فاز دوم در کردستان صرفا "در کردستان" رخ دادن این فاز است.

به ما ایراد میگیرد که چرا در قطعنامه دفتر سیاسی و در مقالات علنی مان اساسا به آوارگی کرد میپردازیم. به این دلیل ساده که این آن رویدادی است که افکار عمومی جهان را به خود معطوف کرده است. مبارزات توده‌ای در کردستان عراق چیزی است که حزب ما باید خبرش را به دنیا بدهد. آوارگی مردم کرد چیزی است که باید حزب در موردش قطعنامه بدهد و نظرش را بگوید. مبارزات توده‌ای در کردستان عراق، با همه اهمیتش برای مردم عراق و کمونیستی که در میان این مردم کار میکنند، رویدادی به اهمیت آنچه قبل و بعد آن صورت گرفت نیست و با اصرار رفیق مهتدی هم به چنین چیزی تبدیل نمیشود. جنگ خلیج و آوارگی مردم کردستان مسائل مورد توجه کل مردم جهان بودند. اگر حزب کمونیست قرار است حزبی جدی باشد، اولین چیزی

که باید یاد بگیرد اینست که به عینیات جهان خارج از خود شانه بالا نیاندازد و دنیای درونی خود را با دنیای واقعی عوضی نگیرد. کسانی که نوشته‌ها و قطعنامه‌های ما را میخوانند ما را یک حزب سیاسی و کمونیستی میدانند و نه یک جریان ملی و طبعاً انتظار ندارند حزب کمونیست در جهانی که همه دارند از جنگ خانمان برانداز در خلیج فارس و عواقب جهانی و منطقه‌ای آن از جمله آوارگی میلیونی کرد حرف میزنند درباره قیام چند هفته‌ای توده‌ای رانیه و سلیمانیه و کرکوک قطعنامه صادر کند.

اگر گروه فشار کرد در حزب کمونیست ایران نبود چنین مساله‌ای اصلاً موضوعیت پیدا نمی‌کرد و اگر گروه فشار فیلیپینی و افغانی وجود داشت جنبش در این کشورها هم مبنای طلبکاری ملی از حزب کمونیست میشد. ارزش این هیاهو دقیقاً همینقدر است. حزب کمونیست باید تاریخ حرکات کارگری این دوره را به تفصیل بازگو کند و درسهای آن را بیرون بکشد. این کاری است که در حد امکانات و در اولین فرصتی که بخصوص به همت یک رفیق حزبی فراهم آمد شروع کردیم. حداقل انتظاری که از رفیق مهدی و رفقای که اینچنین جنبش توده‌ها و شوراهای را به چماقی برای کوبیدن چپ در حزب کمونیست تبدیل میکنند میرفت این بود که بدنبال این سخنوری‌ها در مورد فاز دوم در شکستن توطئه سکوتی که از آن سخن میگویند کار مشخصی به عهده بگیرند. تحقیقاتشان را در مورد این قیام چاپ کنند، کرونولوژی و اسناد این دوره را گردآوری و به زبانهای خارجی منتشر کنند، مقاله‌ای برای روزنامه‌ای بنویسند، کتاب "انقلابی که در سکوت غرق شد" را دست بگیرند، جایی سخنرانی کنند. اما اینها انتظارات بیجایی است. کسی منتظر اینها نباید بنشیند. بحث فاز دوم و تمام پرخاشگری‌های حول آن به دفتر سیاسی همین حد برای این دسته از رفقا مصرف داشته است. !